

به نام خدا

سودابه‌ی ایرانی

با دو جلوه‌ی اهورایی و اهریمنی در برابر سیاوش

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد (علمی-پژوهشی) شماره ۱۵۰- پاییز ۱۳۸۴

آرش اکبری مفاخر

دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

مقدمه

جلوه‌ی اهورایی

- راز آفرینش سیاوش

- پیکرگردانی سیاوش

- منیژه سودابه‌ی دیگر

- فرشته‌اشی و سودابه

جلوه‌ی اهریمنی

- ماده دیو اهریمنی

- سودابه و گناه

- سودابه و اهریمن

دریافت

یادداشت‌ها

کتاب‌نامه

چکیده

سودابه ایرانی است، زیرا کردار او در برابر سیاوش بازمانده ی دو اسطوره ی ایرانی است که هر دو با زندگی زردشت در پیوسته است. او از سویی اهورایی است فرشته وار سیاوش را دوست می دارد، راز آفرینش او را پدیدار می کند، او را درخت پرستش می خواند و پیکر گردانی او را می داند. این گفتار و کردار او بازمانده ی دیدار فرشته ی اشی با زردشت است. و بازتاب رفتار سودابه در برابر کاوس، حماسه ای دیگر با قهرمانی دختری عاشق پیشه و فداکار به نام منیژه می سازد. کردار اهریمنی سودابه در برابر سیاوش که از راه نابکاری و گناه به سیاوش نزدیک می گردد بازمانده ی اسطوره ی برخورد ماده دیو اهریمنی با زردشت و همچنین اسطوره ی آریایی یم ویمی است. از دیگر رفتارهای اهریمنی او آن است که دروغ می گوید، دست به دامن جادو می گردد و سیاوش را در آتش می اندازد تا آن که سیاوش از دست او دل از ایران شهر می کند، به دامن دشمن پناه می برد و در آن جا کشته می شود.

کلید واژه

سودابه، ایرانی، اهورایی-اهریمنی، راز آفرینش سیاوش، درخت پرستش.

مقدمه

به راستی سودابه از کدامین سرزمین است؟ آیا او زنی اهریمنی، هوسباز و... است؟

سودابه در شاهنامه سه دوره ی زندگی دارد:

در دوران نخستین او دختری عاشق پیشه و فداکار است که در راه عاشقی معشوقش از خان و مان

شاهی می گذرد. در هنگامه ای که کاوس، در چاه شاه هاماوران زندانی می گردد، او با مهربانی

هرروز به دیدارش می رود و برای او خوراک و پوشاک می برد. در شاهنامه ی فردوسی این ویژگی از او ستانده می شود و شخصیت نوین دیگری با نام منیژه، ساخته و پرداخته می گردد که بر گرداگرد چاه بیژن پرستاری می کند.

دوره ی دوم زندگانی سودابه در برخورد با سیاوش است. این دوران بنا برآن چه در این پژوهش می آید، برگرفته از دو اسطوره ی ایرانی است که جلوه گاه تابش اهورا و تیرگی اهریمن است، این اسطوره ها برگرفته از زندگانی زردشت و دیدار او با فرشته ای اهورایی و ماده دیوی اهریمنی است که در گردش اسطوره ای خود به حماسه رسیده اند و این دو جلوه ی جدا از هم، در هم تنیده شده و انسانی اهورایی-اهریمنی و زنی فرشته-دیو با نام سودابه پرداخته شده است.

از آن جایی که سودابه را از سرزمین تازیان و ایرانی پنداشته اند، جلوه ی اهورایی او در زیر برداشت های اهریمنی از او، گم شده است و جلوه ای ندارد.

جلوه ی نیک و اهورایی سودابه در بازتاب ناخودآگاه او در شاهنامه رخ نموده است، درآن جا که او فرشته وار سیاوش را دوست می دارد، از راه ناخودآگاه اهورایی خویش، راز آفرینش سیاوش را- این که او از فرّ اهورا و اهورا فروهر او را از پیش آفریده است- به پیدایی می آورد، گذشتن او را با آبادانی تن و آزادی روان از آتش و همین گونه رویش دوباره ی درختی سیاوش را می داند. او آفرینش ایزد گیاهی و پیکر گردانی سیاوش را؛ گیاه- ایزد- شاهزاده- درخت، می شناسد و از این روی است که او را درخت پرستش می خواند. تنها اوست که رازوارگی درخت و سیاوش را می داند. سیاوش برای سودابه ایزدی در زمین و درخور پرستش است.

جلوه ی اهریمنی سودابه این است که او همانند ماده دیوی اهریمنی بر سر راه سیاوش قرار می گیرد. سیاوش او را دیو می خواند و او را فرستاده ی اهریمن می داند، از او روی برمی گرداند، او را از خود می راند و به اهورا پناه می برد. سودابه در جلوه ی اهریمنی برای از میان برداشتن سیاوش دست به دامن جادو می گردد و سیاوش را در آتش می فرستد و آرزوی بدآمد او را دارد تا آن جا که سیاوش به بهانه ی سودابه دل از ایران شهر برمی گیرد، به دامن دشمن پناه می برد و در آن جا کشته می گردد.

دوره ی سوم، مرگ سودابه است که از تلخ ترین و سیاه ترین پرده های شاهنامه است. سیاوش سودابه ی اهریمنی را به پاس اندیشه، گفتار و کردار اهورایی می بخشد. اما در فرجام سودابه سزاوار چنین مرگی نبود که جهان پهلوان، او را آن گونه در خون کشید. سودابه در عشق ورزی های خویش دست به ناشایستی، تن به گناه و دامن به ناپاکی نیالوده که «مرگ ارزان»^۱ باشد زیرا سیاوش زمینه ی ناشایستی، ناپاکی و گناه را برای او فراهم نکرد.

جلوه ی اهورایی

- راز آفرینش سیاوش

مرا آفریننده «از فرّ خویش» چنان آفرید ای نگارین «زیبش»
تو این راز مگشای و با کس مگوی مرا جز نهفتن همان، نیست روی
(شاهنامه؛ ۹/۲۲/۳-۲۹۸)

سیاوش راز آفرینش خود را برای سودابه بازگو می کند. برای آگاهی از راز آفرینش سیاوش، شایسته است که نخست آفرینش زردشت را بررسی نموده، زیرا پس از آن راز آفرینش سیاوش به روشنی نمایان و شناخته می گردد. زردشت نیز، همانند سایر آدمیان از سه گوهر هستی بخش آفریده شده است: « فرّه، فروهر و گوهر تن.»

فرّه زردشت نخست، بخشی از اهورامزدا بوده است و در آستان و بارگاه اهورایی قرار داشته است: « آفریدگار فرّه زردشت را از طریق مادرمادر به زردشت منتقل کرد. چون از اورمزد فرمان رسید و آن فرّه از مینو^۲ به گیتی^۳ و به سوی مادرمادر زردشت آمد ... آنگاه که اورمزد آفرینش زردشت را مقدر کرد، آن فرّه برای آفرینش زردشت، از پیش اورمزد به روشنی بی پایان^۴ فرود آمد و از روشنی بی پایان به خورشید و از خورشید به ماه و از ماه به ستارگان و از ستارگان به آتشی که درخانه ی زوییش^۵ بود و از آن آتش، به زوییش، زن فراهم روان^۶ رسید، چون آن دختر که مادر زردشت بود، زاده شد، روشنی از او به میان زمین و آسمان بالا می رفت.» (دینکرد ۷؛ ۲، ۴-۲)^۷ و « هنگامی که دوغدو^۸ پانزده ساله شد، به علت آن فرّه ای که در او بود چون راه می رفت، فروغ از او می تابید.» (گزیده های زادسپرم؛ بخش ۵، بند ۳).

فروهر زردشت، در سه هزاره ی نخست در دوران آرمانی و مینوی با دیگر آفریدگان مینوی، از پیش آفریده شده است:

« زردشت در آن روشنی پاک، همانند امشاسپندان، از همان آغاز آفرینش به صورت « مینو» آفریده و پرداخته شد تا دین را هم به کمال و هم به تفصیل و به تمامی، بی آن که چیزی از آن را فروگذارد، بپذیرد و در جهان رواج دهد.» (دینکرد ۵؛ ۲، ۱)^۹.

گوهر تن، صورت مادی و پیکر او- مایه ی جسم مادی- دردنیای مینو آفریده شد و سپس وارد تن پدر و مادرش شد:

« آفریدگار گوهر تن زردشت را از طریق آب و گیاه به تن پدر و مادرش منتقل کرد و هنگامی که فرمان داد، آن گوهر زردشت به تن پدر و مادرش رسید.» (دینکرد ۷؛ ۲، ۳۶)^{۱۰} [و در زمانی که پدر و مادر زردشت همدیگر را در آغوش کشیدند] « آنگاه آن مرد، یعنی اشو زردشت، به وجود آمد و اینجا بود که گوهر تن و فروهر و فره زردشت در زهدان مادر با هم یکی شدند.» (دینکرد ۷؛ ۲، ۵۲)^{۱۱}.

آفرینش سیاوش نیز، همانند آفرینش زردشت است، آفریدگار او را از « فرخویش » و مینوی او را « ازپیش » آفریده است و گوهر تن او نیز آسمانی و از طریق پدر و مادر به او می رسد. فره سیاوش نیز پیس از رسیدن به مادراز سوی اهورامزدا به خورشید رسیده زیرا سیاوش نیز چهره ای خورشیدی دارد:

- پیران در وصف سیاوش او را خورشید می داند، حتی برتر:

چو خورشید برگاه فرخ سروش نشسه بآیین و با فر و هوش

(شاهنامه؛ ۳ / ۱۱۵ / ۱۷۶۸)

همانا ندانند از آن شهر باز نه خورشید از آن مهتر سرفراز

(همان؛ ۳ / ۱۱۵ / ۱۷۷۹)

فره سیاوش پس از خورشید به مادر او می رسد و فره سیاوش نیز، در مادر او وجود داشته است مانند زردشت زیرا همان توصیفی که سودابه از چهره ی سیاوش می کند، همان توصیف نیز کاووس درباره ی مادر سیاوش به کار می برد. چهره ی هر دوی آن ها همانند چهره ی پرست:

بدو گفت خسرو نژاد تو چیست که چهرت همانند چهر پرست

(همان؛ ۳ / ۹ / ۵۶)

هنگامی که سودابه به سیاوش دل می بازد و از زیبایی او در شگفتی می ماند- همانگونه که زردشت نیز در زیبایی یگانه و دارای « تنی زیبا » (دینکرد ۷؛ ۳، ۴۶)^{۱۲} بود- از سرچشمه ی زیبایی، فر و نژاد او می پرسد:

نگویی مرا تا نژاد^{۱۳} تو چیست که بر چهر تو فر چهر پرست

هر آن کس که از دور بیند ترا شود بیهش و برگزیند ترا

(شاهنامه؛ ۳ / ۲۱ / ۶۵-۲۶۴)

سیاوش، از راز آفرینش خود برای سودابه - رازدار والاترین راز شاهنامه - پرده برمی دارد و در پاسخ او می گوید:

و دیگر که پرسیدی از چه من بیامیخت با جان تو مهر من
مرا آفریننده از فرّ خویش چنان آفرید ای نگارین زپیش^{۱۴}
تو این رازمگشای و با کس مگوی مرا جز نهفتن همان، نیست روی
(همان؛ ۳ / ۲۲ / ۹۹ - ۲۹۷)

سیاوش در این بیت ها به دو راز مهم از آفرینش خود اشاره نموده که همانا نگاره ای از آفرینش زردشت است:

- آفریننده او را از فرّ خویش آفریده است.
- آفریننده او را از پیش آفریده است.

فرّه اهورایی زردشت در این دنیا کارکرد و نمادهای ویژه ی خود را دارد. زردشت در خواب مادر، پیش از زادن شاخی در دست دارد که نشان از فرّه ایزدی اوست:

همان شاخ روشن که دیدی همی کزان تو به راحت رسیدی همی
بدان کان بود فرّه ایزدی که تا باز دارد از او هر بدی
(زراتشت نامه، ب ۳-۱۵۲)

و همچنین خندیدن او در هنگام زادن:

بخندید چون شد ز مادر جدا درفشان شد از خنده ی او سرا
عجب ماند در کار او باب او وزان خنده و خوبی و آب او
به دل گفت کاین فرّه ی ایزدیت جزاین هر که از مادر آمد گریست
(همان، ب ۹-۱۸۷)

فرّه اهورایی سیاوش نیز نمادها و کارکردهای ویژه ی خود را دارد و از آن جایی که سیاوش به آفرینش فرّه خود از اورمزد، و مینوی خود در آغاز آفرینش آگاه است، در گفتگویی با پیران کشته شدن خود را به دست افراسیاب بیان می دارد و می گوید:

من آگاهی از فرّ یزدان دهم هم از راز چرخ بلند آگهم
(شاهنامه؛ ۳ / ۱۹ / ۱۶۷۶)

در داستان کیخسرو و بر خورد او با گیو و آگاهی دادن کیخسرو از گودرز، گیو از او می پرسد که چگونه بر این مطلب آگاهی داری:

بدو گفت کیخسروای شیرمرد مرا مادر این از پدر یاد کرد
که از فر یزدان گشادی سخن بدانگه که اندرزش آمد به بن
(همان؛ ۳ / ۲۰۷ / ۴۵ - ۳۱۴۴)

فره و زیبایی سیاوش، همواره مایه ی شگفتی همگان بوده است، زمانی که رستم او را به دربار می آورد بزرگان ایران:

ز فر سیاوش فرو ماندند به دادار بر آفرین خواندند
(همان؛ ۳ / ۱۳ / ۱۱۸)

برای نخستین بار که وارد شبستان می گردد، شبستان پر از گوی می گردد:
تو گویی به مردم نماند همی روانش خرد برفشاند همی
(همان؛ ۳ / ۱۸ / ۲۰۷)

افراسیاب، در هنگام دیدار از شهرگنگ دست سیاوش را می گیرد، بر تخت مهی می نشیند:
به روی سیاوش نگه کردوگفت که این رابه گیتی کسی نیست جفت
نه زین گونه مردم بود درجهان چنین روی و بالا و فرمهان
(همان؛ ۳ / ۸۳ / ۸۰ - ۱۲۷۹)

پیکرگردانی سیاوش

سودابه سیاوش را « درخت پرستش » می خواند زیرا او « رازآفرینش نخستین، گذشتن از آتش و رویدن درخت از خون سیاوش » را می داند.

سودابه شناساکننده ی پیکرگردانی سیاوش در شاهنامه است، او با رازواره ی « درخت پرستش » به ایزد گیاه بودن سیاوش اشاره دارد، زیرا او سیاوش را به گونه ی ایزدی می داند که مانند درختی راست بالا به زمین آمده است و شایسته ی نماز بردن، نثار کردن و پرستش کردن است و سودابه می خواهد که خود و دیگر دختران آیین درخت پرستش ایزد گیاه سیاوش را به جای آورند:

همه روی پوشیدگان را زمهر پرازخون دلست وپرازآب چهر
نمازش بریم و نثار آوریم « درخت پرستش » به بار آوریم
(شاهنامه؛ ۳ / ۱۴ / ۴۶ - ۱۴۵)

خود سیاوش نیز در کرداری نمادین، به رازوارگی ایزد گیاهی خود اشاره می کند و پیوند خود را با خاک و برآمدنش را از زمین، به نمایش می گذارد. او چهره اش را بر سینه ی مادر خویش (= زمین) می گذارد و زمانی دراز با مادر خود راز می گوید:

نخست آفرین کرد و بردش نماز زمانی همی گفت با خاک راز
(همان؛ ۳ / ۱۲ / ۱۰۹)

در گردش دیگری سیاوش برای سودابه از ایزد گیاه درخت پرستش، به شاهزاده ای زمینی دگرگون می گردد و او آن گونه که بنده ای، شاه را سپاس می دارد و به نماز در آستان او می ایستد، به پای ایستاده، به نماز می ایستد، دست بر سینه می گذارد و او را ستایش می کند^{۱۵}:

خرامان بیامد سیاوش برش بدید آن نشست و سر و افسرش...
..فرود آمد از تخت و شد پیش اوی به گوهر بیاراسته روی و موی
سیاوش بر تخت زرین نشست زپیشش به کش کرده سودابه دست
(همان؛ ۳ / ۲۱ / ۲۵۱،۲)

جلوه ی دیگر در شناخت سودابه از سیاوش، با رازواره ی درخت پرستش آن است که سیاوش با ویژگی ایزدی، فراتر از شرایط انسانی است و با ویژگی شاهزادگی، برابر با درخت. و هنگامی که این دو ویژگی در هم تنیده می گردد سیاوش به سلامت از آتش می گذرد. زیرا « گذشتن از آتش بدون سوختن، نشانه ی فراتر رفتن از شرایط انسانی است.»^{۱۶} و « بیش از همه بر پایه ی این تصور بوده است که شاه یا شاهزاده را با درخت برابر می دانسته اند.»^{۱۷} و بر پایه ی همین اندیشه هاست که سودابه سیاوش را « درخت پرستش » می خواند.

جلوه ی دیگر در پیکر گردانی سیاوش و اندیشه، گفتار و کردار سودابه آن است که او با اندیشیدن در نژاد، فرّ و فروهر سیاوش، او را ایزدی آسمانی و فرشته ای پیام آور اهورا می داند که چندی در زمین آمده است و دیگر باره به آسمان برمی گردد. فرّی که در چهره ی سیاوش می درخشد و سودابه آن را جستجو می کند، او را به این پیکره ی سیاوش راهنمایی می کند. سیاوش با فرّ مینوی خویش، راز آفرینش نخستین خود را می داند و از آینده آگاهی می دهد.

سیاوش از پیکر ایزد زمینی و فرشته ی آسمانی به پیکره ی انسانی خاکی در می آید، به توران زمین می رود، در آن جا کشته می شود، خونسش به زمین می ریزد و تن او به زمین برمی گردد و از خون و تن او درخت پرسپاوشان سبز می شود:

زخاکی که خون سیاوش بخورد
 به ابراندرا آمد درختی زگرد
 نگاریده بر برگ ها چهر او
 همی بوی مشک آمد از مهراو
 به دی مه نشان بهاران بُدی
 پرستشگه سوگواران بدی
 (همان؛ ۳ / ۱۶۸ / ۲۵۶۲)

روان سیاوش نیز به آسمان بر می گردد و او به فرشته ای پیام آور دگرگون می گردد. در زمانی که طوس از جنگ خسته و داغ دل است سیاوش را در خواب می بیند که برای او پیامی می آورد و به او مژده ی پیروزی می دهد^{۱۸}:

که ایرانیان را هم ایدر بدار
 که پیروزگر باشی از کارزار
 (همان؛ ۴ / ۱۶۰ / ۶۹۶)

– منیژه سودابه ای دیگر

داستان بیژن و منیژه در شاهنامه ی ثعالبی نیامده است و در خداینامه ها نیز نبوده است. فردوسی از منبع مستقل دیگری آن را به نظم آورده و به شاهنامه افزوده است.

منیژه دختری است که عاشق بیژن می شود، با او عشق ورزی می کند، او را به کاخ افراسیاب می برد. افراسیاب با آگاهی از کار منیژه او را از کاخ می راند و بیژن را در چاهی زندانی می کند و سنگی بر سر چاه می گذارد. منیژه شبان و روزان بر سر چاه از او پرستاری می کند و برای او خوراک و پوشاک می برد تا این که رستم می آید و او را نجات می دهد. این ویژگی منیژه برگرفته از کردار سودابه در برابر کاوس است و حتی در ناخودآگاه روان منیژه، جوشش عشق سودابه زنده است و او با یادمان های سیاوش بر بیژن مهر می ورزد. در زمانی که منیژه دیدار بیژن را می بیند گمان می برد که سیاوش زنده شده است:

نگه کن که آن ماه دیدار کیست
 سیاوش مگر زنده شد گر پرست
 (شاهنامه؛ ۵ / ۱۹ / ۱۹۷)

منیژه بیان می دارد که عشق ورزی به سیاوش، در روان هر کسی سرچشمه دارد و با نیم نگاهی در ناخودآگاه به سیاوش، مهراو در دل ها به جوش می آید و خروش بر می دارد:

پریزاده ای گر سیاوشیا
 که دل ها به مهرت همی جوشیا
 (همان؛ ۵ / ۱۹ / ۱۹۹)

و اکنون اسطوره ی راستین سودابه:

گوینده برای کاوس سخن از بلند بالا و گیسو کمندی به میان می آورد که او، بهشتی آراسته و پرنگار است و خورشیدی تابان در خرّم بهار. او کسی جز سودابه نیست.

کاوس به او دل می بندد و پیکی به خواستاری او می فرستد، سودابه آزادانه و عاشقانه او را برمی‌گزیند و او را می خواهد و کاوس نیز هم پیمان او می‌گردد:

سزا دید سودابه را جفت خویش بیستند عهدهی بر آیین و کیش
(شاهنامه؛ ۲ / ۱۳۴ / ۱۲۱)

شاه هاماوران کاوس را به میهمانی می خواند، سودابه او را از شومی و اهریمنی بیم می دهد اما او گوش نمی سپارد، به میهمانی می رود و در آنجا در دژی به بند کشیده می شود و:

« کیکاوس و توس و گیو را در چاهی افکند و سنگ بزرگی بر سر چاه نهاد و مردانی
استوار بر چاه گماشت. » (شاهنامه ی ثعالبی، ص ۱۱۵).

پدر پرستندگانی را به سوی سودابه روانه می کند تا که او را به کاخ باز گردانند و او را از دوستی
ورزیدن بیگانه کنند اما او :

چو سودابه پوشیدگان را بدید ز بر جامه ی خسروی پردرید
به مشکین کمنداندر آویخت چنگ به فندق گلان را به خون داد رنگ
(شاهنامه؛ ۲ / ۱۳۷ / ۶۸ - ۱۶۷)

سودابه می خروشد و می گوید: « به خدا سوگند اگر مرا از رفتن به پیش کیکاوس و دیدار روزانه ی او باز
داری خود را می کشم. » (شاهنامه ی ثعالبی، ص ۱۱۵) و فرستادگان پدر را سگ می خواند:

جدایی نخواهم ز کاوس گفت و گر چه لحد باشد او را نهفت
فرستادگان را سگان کرد نام همی ریخت خونابه بر گل مدام
(شاهنامه؛ ۲ / ۱۳۷ / ۷۵ - ۱۷۴)

پدر به ناچار تن به خواسته ی سودابه می دهد و او را به سوی معشوق خویش می فرستد و:

« سو دابه همه روزه به دیدار کیکاوس و هم‌راهانش می رفت و خوراک و پوشاک برای آنان در چاه می انداخت و به آنان نرم‌زبانی و مهربانی می نمود. » (شاهنامه ی ثعالبی، ص ۱۱۵).

و در فرجام با یاری رستم آن‌ها آزاد می‌شوند و با سودابه به ایران باز می‌گردند.

- فرشته اشی و سودابه

اشی (= ارت) به معنای سهم، بخش و پاداش است، او « خرد و خواسته » (یسنا ۱۷، بند ۲، ۶) می‌بخشد و از ایزد بانوان بزرگ آیین مزدیسنا می‌باشد. « پدراو، اهورامزدا، مادرش، سپندارمذ، سروش و مهر نیز برادران او هستند. » (یشت‌ها؛ ارت یشت، بند ۱۶).

« ارت زیبا، درخشان، دارای فروغ شادمانی افشان و فرّ نیک بخشی » (بند ۶) است. او « بزرگوار نیک‌آفریده ی خوب‌چهر، به اراده ی خود فرمان‌گزار و به تن فرّ داده شده است. » (بند ۱۵) و « در میان ایزدان ستوده‌ترین » (بند ۱۷) است، اشی « پیروزی بخش و شکست‌دهنده » (یشت‌ها؛ زامیاد یشت، بند ۵۴) است.

فرشته ی اهورایی اشی، زردشت را دوست می‌دارد، با او هم‌سخنی می‌کند، او را به سوی خود می‌خواند و سودابه اهورایی نیز فرشته وار سیاوش را:

« آنگاه او را چنین گفت، آن ارت نیک بزرگوار

به نزدیک من آی، سپتیمان راست کردار پاک

به گردونه ی من تکیه زن،

به نزدیک او درآمد:

او سپتیمان زرتشت، به گردونه اش تکیه زد.»

(یشت‌ها؛ ارت یشت، بند ۲۱)

سیاوش چونزدیک ایوان رسید	یکی تخت زرین درفشنده دید
برو بر ز پیروزه کرده نگار	به دیبا بیاراسته شاهوار
بران تخت سودابه ماه روی	بسان بهشتی پراز رنگ وبوی
نشسته چو تابان سهیل یمن	سرجعد زلفش سراسر شکن

یکی تاج بر سر نهاده بلند فرو هشته تا پای مشکین کمند
(شاهنامه؛ ۳/۱۷/۹۵ - ۱۹۱)

« پس ارت او را بپسود
با بازوی چپ و راست، با بازوی راست و چپ
و این سخن گفت:
تو نغزی ای زرتشت
تو خوب آفریده ای، ای سپنتمان
با پاهای خوب، با بازوان بلند
به تن تو فرّ داده شده
و به روان تو سعادت جاودانی
راست است آن چه به تو می گویم.»
(یشته ها؛ ارت یشته، بند ۲۲)

سیاوش چو از پیش پرده برفت فرود آمد از تخت سودابه تفت
بیامد خرامان و بردش نـمـازبه بر درگرفتش زمانی دراز
همی چشم و رویش ببوسید دیر نیامد ز دیدار آن شاه سیر
همی گفت صد ره زیزدان سپاس نیایش کنم روزوشب برسه پاس
که کس را بسان تو فرزند نیست همان شاه را نیز پیوند نیست
(شاهنامه؛ ۳/۱۸/۲۰۱ - ۱۹۷)

در ناخودآگاه روان سودابه، تن سیاوش جهان کهنی از جهان مهین اهورایی و روان او، روان کهنی از روان مهین مزدایی است که در تن و روان سیاوش هستی یافته و به جلوه گری آمده است و سودابه در پی پیوستن به این جهان کهن و رسیدن به روان مهین است. سودابه، درباره ی سیاوش به خوبی اندیشه کرده است و در اندیشه ی خویش او را یافته است، راهی که سودابه برای دریافت روان سیاوش برگزیده است راه احساس است، زیرا اندیشه ی او از احساس

رنگ می گیرد و با همین احساس جهان آمیخته به بدی ها را درک نموده است که سرانجام او را به سوی شعور و درک رازهای سیاوش کشانیده است و سیاوش را سیاوش کرده است.

جلوه ی اهریمنی

- ماده دیواهریمنی

در زندگی زردشت و سیاوش یک نقطه ی همسان بسیار مهم وجود دارد. برخورد وجود پاک و ناپاکی که نماینده ی دنیای اهورا و اهریمن هستند و در برابر یکدیگر قرار می گیرند. وجود ناپاکی که در برابر زردشت قرار می گیرد، ماده دیوی به شکل زن است که اهریمن او را برای گمراهی زردشت فرستاده است. ماده دیوی که در زیبایی زنانه یگانه است و به فرشته ی سپندارمذ می ماند، اما در پس پشت این چهره ی زیبا درونی پر از دیو و دیوزادگان وجود دارد.

این اسطوره ی ماده دیو، در گذر زمان از دنیای دیوان به درآمده، وارد دنیای انسانی شده است و این بار به گونه ی زنی در اوج زیبایی اما با درونی ناپارسا و اهریمنی در سر راه سیاوش قرار می گیرد، سیاوش نیز به پیروی از زردشت سودابه را دیوی از تبار اهریمن می داند. اهورامزدا پیش از برخورد زردشت با این زن زیبا به او هشدار داده است :

« به سوی تو ای زردشت، دروجی ماده شکل^{۱۹} که بالا تنه ی (؟)^{۲۰} او زرین بود- یعنی پستان بان دارد- می آید. آن دروج ماده شکل که بالا تنه ی او زرین است برای درخواست دوستی تو و برای درخواست هم سخنی تو و برای درخواست همکاری به سوی تو می آید^{۲۱}. »

مبادا با او دوستی و هم سخنی و همکاری کنی به او فرمان ده به عقب برگردد و آن گفتار پیروزی بخش یعنی « یتسا آهوویریو »^{۲۲} را برخوان. (دینکرد ۷؛ ۴، ۵۶-۵۵)^{۲۳}.

در دگرگونی چهره ی سودابه از انسانی زمینی، به دیوی از تبار اهریمن آن گونه که سیاوش او را ندا می زند، بی گمان این اسطوره سرچشمه ی این اندیشه ها بوده است، سودابه نیز در جلوه ی اهریمنی یک زیبایی خیره کننده و گمراه کننده دارد.

در هنگامی که زردشت به این گیتی می آید، آن ماده دیو در سر راه زردشت قرار می گیرد، خود را سپندارمذ، فرشته ی زمین شناسا می کند. اما از آن جایی که زردشت، زیبایی سپندارمذ را در روز روشن نگریسته بود، دانست که او فرستاده ی اهریمن است.

زردشت می داند که دیوان از جلو زیبا و از پشت زشت هستند از این روی، از او می خواهد تا به پشت برگردد، دیو سرپیچی می کند:

« پس از آن که سه بار به جدال پرداختند، آن دروج به پشت برگشت بعد زردشت میان ران او را دید که مار خزنده و چلیپاسه و سرگین غلتان و وزغ فراوان به هم چسبیده بودند، زردشت آن گفتار پیروزی بخش یثاهاوویریو را برخواند و آن دروج از نظر ناپدید شد.»^{۲۴} (دینکرد ۷؛ ۴، ۶۱-۶۰) ۲۵.

سیاوش سودابه را دیوی از تبار اهریمن می داند و می بیند، همان گونه که زردشت می دانست و می دید. سودابه سر سیاوش را تنگ در آغوش می گیرد، بی آن که باکی یا شرمی از کسی داشته باشد، او را می بوسد و سیاوش از شرم سرخ می شود و از چشمان او اشک بر گونه اش می افتد و در دل خویش زمزمه می کند:

چنین گفت با دل که از کار دیو مرا دور دارد گیهان خدیو
نه من با پدر بیوفایی کنم نه با اهرمن آشنایی کنم
(شاهنامه؛ ۳/۲۳/۸۷-۲۸۶)

- سودابه و گناه

از دیگر ریشه های اسطوره ای کهن آریایی سودابه در شاخه ی هندی آن، نزدیکی گناه آلود «یمی» خواهر «یم» به اوست که بازتاب آن به خوبی در گفتار و کردار سودابه و سیاوش دیده می شود. جمشید (= یم در وداها) و سیاوش، هر دو در برابر زنانی قرار می گیرند که زناشویی با آنها امکان ناپذیر است. اما جمشید بدین کار تن درمی دهد و گناهکار می گردد، « گناهی که در وداها، برعهده ی یمه قرار می گیرد این است که وی به تحریک خواهرش با وی هم بستر می شود و از این طریق مردمان پدید می آیند.»^{۲۶} اما سیاوش به گناه تن در نمی دهد و پاک دامن می ماند.

احساسات یمی، خواهر جمشید در سرودهای ریگ ودا، یادآور احساسات سودابه در شاهنامه است و همچنین سخنان و پندهای جمشید در راندن خواهر سخنان سیاوش را یادآور است:

« [یمی]: پس بگذار روح من و تو به یکدیگر بپیوندد و چون شوهری مهربان همسر من

شو.

[یم]: آیا باید کاری کنیم که هرگز نکرده ایم؟

ما که از تقوا سخن می گوئیم، آیا اکنون از پلیدی سخن گوئیم؟

(ریگ ودا؛ ۱۰۱؛ ۴-۳) ۲۷

سودابه:

من اینک به پیش تو استاده ام تن و جان شیرین ترا داده ام
زمن هرچ خواهی همه کام تو برآرم نیچم سر از دام تو
(شاهنامه؛ ۳ / ۲۲ / ۸۳ - ۲۸۲)

سیاوش:

چنین گفت با دل که از کار دیو مرا دور دارد گیهان خدیو
نه من با پدر بیوفایی کنم نه با اهرمن آشنایی کنم
(همان؛ ۳ / ۲۳ / ۸۷ - ۲۸۶)

« [یمی]: عشق یم، بر من که یمی هستم مسلط است تا بتوانم در کنار او بر یک بستر
بیارامم و من چون زنی خود را تسلیم شوهرم می نمایم.
[یم]: مرا واگذار ای لابلالی (بی بند و بار) و به سوی دیگری بشتاب.»
[یمی]: عشق من، مرا به گفتن این سخنان ناگزیر می سازد، نزدیک آی و مرا تنگ در
آغوش گیر.
[یم]: من دست خود را به دور تن تو حلقه نخواهم کرد و وقتی کسی به خواهر خویش
نزدیک شود آن را گناه می خوانند.»
(ریگ ودا؛ ۱۰، ۱۰، ۸-۷، ۱۲-۱۱)^{۲۸}

سودابه:

بهبانه چه داری تو از مهر من بپیچی ز بالا و از چهر من
که تا من ترا دیده ام بَرده ام خروشان وجوشان و آزرده ام
همی روز روشن نیبیم ز درد بر آنم که خورشید شد لاجورد
کنون هفت سالست تا مهر من همی خون چکاند بدین چهر من
یکی شاد کن در نهانی مرا بیخشای روز جوانی مرا
(شاهنامه؛ ۳ / ۲۵ - ۲۴ / ۲۴ - ۳۲۰)

سیاوش:

سیاوش بدو گفت هرگز مباد که از بهر دل سردهم من به باد
چنین با پدر بی وفایی کنم ز مردی و دانش جدایی کنم

توبانوی شاهی و خورشید گاه
سزد کزتوناید بدینسان گناه
(همان؛ ۳ / ۲۵ / ۳۲ - ۳۳۰)

- سودابه و اهریمن

از دیگر کردارهای اهریمنی سودابه آن است که او دروغ می گوید:

چنین گفت سودابه کین نیست راست
که او از بتان جز تن من نخواست
... ترا بایدم زین میان گفت بس
نه گنجم به کارست بی تو نه کس
مرا خواست کرد به کاری به چنگ
دودست اندرآویخت چون سنگ تنگ
نکردمش فرمان همی موی من
بکند و خراشیده شد روی من
(همان؛ ۳ / ۲۷ - ۲۶ / ۶۴ - ۶۱، ۳۵۷)

او دست به دامن جادو می گردد، از زنی جادوگر می خواهد که دارویی ساز کند تا دو بیچه اش را بیفکند و سودابه آن ها را از آن خود به شاه بنمایاند که در گیرودار با سیاوش مرده و افتاده اند. این کار سودابه گناهی نابخشودنی است.

سودابه هنگامه ای فراهم می آورد که سیاوش باید از آتش بگذرد. سیاوش به آتش می رود اما خوی اهریمنی سودابه خواهان آن است که:

چو از دشت سودابه آوا شنید
بر آمد به ایوان و آتش بدید
همی خواست کورا بد آید به روی
همی بودجوشان پراز گفت و گوی
(همان؛ ۳ / ۳۵ / ۵۰۵ - ۵۰۴)

با بخشایش پاک یزدان سیاوش از آتش بیرون می آید اما خوی اهریمنی سودابه او را آن گونه در تنگنا می اندازد که از ایران شهر دل می کند و به جنگ با تورانیان می رود بدان امید که:

مگر کم رهایی دهد دادگر
ز سودابه و گفت و گوی پدر
(همان؛ ۳ / ۴۰ / ۵۸۹)

سیاوش روی به انیران می نهد، به دامن دشمن پناه می برد و دیگر هیچ گاه به میهن بر نمی گردد زیرا:
نیاید ز سودابه خود جز بدی
ندانم چه خواهد رسید ایزدی
(همان؛ ۳ / ۶۶ / ۱۰۲۰)

ودر فرجام

« کی سیاوش به بهانه ی سودابه^{۲۹} - که زن کاوس سودابه بود - سیاوش به ایران شهر باز نشد. بدین روی که افراسیاب زینهار آوردن سیاوش رابه وی پذیرفته بود، سیاوش به کاوس نیامد بلکه خود به ترکستان شد، دخت افراسیاب را به زنی گرفت. کیخسرو از او زاده شد. سیاوش را در آنجای کشتند.» (بندهش، ص ۱۴۰ / Zand-Akasih; 33,10).

مرگ سودابه نیز با مرگ سیاوش پیوند خورده است. سرانجام سودابه پس از مرگ سیاوش آن است که به دست جهان پهلوان کشته می گردد:

سوی خان سودابه بنهاد روی	تہمتن برفت از بر تخت اوی
زتخت بزرگیش درخون کشید	زپردہ به گیسوش بیرون کشید
نجنبید بر جای کاوس شاه	به خنجر به دونیم کردش به راه

(شاهنامه؛ ۳ / ۱۷۲ / ۲۷ - ۲۶۲۵)

xxxxxxxx

دریافت

سودابه پیچیده ترین شخصیت زن در اساطیر و حماسه های ایرانی است، اگرچه او را انیرانی خوانده اند اما او بازمانده ی اساطیر ایرانی است. رفتار او نیز در برابر سیاوش بسیار پیچیده و رازآمیز است زیرا او از سویی اندیشه، گفتار و کرداری اهورایی دارد و از دیگر سو اهریمنی. همانا او آمیزه ای است ناگسستنی از جلوه گری اهورا و اهریمن در یک تن و یک روان.

سودابه در بازتاب ناخودآگاه روان خود که اهورایی است، دختری فداکار در برابر کاوس است و در برابر سیاوش فرشته وار با او دوستی می ورزد، رازهای اهورایی او را با ویژگی های اهورایی خویش نمایان می کند اما ویژگی اهورایی او تا زمانی است که تلاش او برای نفوذ کردن و راه بردن در سیاوش به جایی نمی رسد، پس از آن، بازتاب خودآگاه و اهریمنی او بیدار می گردد که بازتابی سرد و ویرانگراست و تا جایی پیش می رود که مرگ سیاوش و مرگ خود را به نمایش می گذارد.

یادداشت ها

۱. یعنی سزاوار مرگ، کسی که پادافره گنااهش اعدام کردن و مرگ باشد.
کتایون مادر اسفندیار نیز به تلخی و سیاهی مرگ سودابه اشاره دارد و آن را همتا و همسان با مرگ سهراب می داند:

همان ماه هاماوران را بکشت نیارست گفتن کس او را درشت
همانا چو سهراب دیگر سوار نبودست جنگی گه کارزار
(شاهنامه؛ ۶ / ۲۲۷ / ۹-۱۵۸)

۲. مینو، عالم نامحسوس و نامریی.
۳. گیتی، عالم محسوس و مریی.
۴. بالاترین مرتبه ی آسمان در طبقه بندی چهارگانه ایران باستان: ستاره پایه، ماه پایه، خورشید پایه و روشنی بی پایان.
۵. Zois نام مادر مادر زردشت.
۶. Frahim – ruwan پدر مادر زردشت.
۷. آموزگار- تفضلی ۱۳۷۵: ص ۶۰-۵۹.
۸. Dughdo
۹. آموزگار- تفضلی ۱۳۷۵: ص ۱۰۹.
۱۰. همان: ص ۶۵.
۱۱. همان: ص ۶۸.
۱۲. همان: ص ۸۱.
۱۳. . در شاهنامه چاپ مسکو این واژه « مراد » است و در زیرنویس « نژاد » آمده است.
خالقی مطلق، جلال با ارائه ی دستنویس ها و دلایلی واژه ی « نژاد » را درست می داند، نک:
- « شاهنامه و موضوع نخستین انسان »؛ ایران نامه ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۲۸-۲۲۳.
- گل رنجهای کهن ۱۳۷۲: ص ۱۰۱، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
اما بی هیچ سخنی این بیت که درباره ی مادر سیاوش است، به خوبی روشنگر موضوع است:
بدو گفت خسرو نژاد تو چیست که چهرت همانند چهر پریست
(شاهنامه؛ ۳ / ۹ / ۵۶).
۱۴. مصرع « چنان آفرید ای نگارین زپیش » در چاپ مسکو هیچ نسخه بدلی ندارد. اما در چاپ های:
- مینوی، مجتبی ۱۳۶۹: داستان سیاوش از شاهنامه فردوسی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، (در بخش نسخه بدل ها، ص ۲۴۹، ب ۲۹۹) و در متن های:

- شاهنامه خالقی مطلق: ج ۲ / داستان سیاوخش / ب ۲۹۱ و خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۰) (۲۰۰۱):
یادداشت های شاهنامه؛ ج ۲، ص ۵۸۳، نیویورک، بنیاد میراث ایران.
- کزازی، میرجلال الدین ۱۳۸۲: نامه باستان؛ ج ۳، ص ۲۲، ب ۲۸۸، تهران: سمت.
به گونه ی:

« پیرورد و بنشانند در پر خویش»

آمده که با توجه به آفرینش زردشت و رازوارگی این بیت در آفرینش فرّه و فروهر سیاوش، مصرع چاپ مسکو درست تر و اصیل تر می باشد.

۱۵. دست به سینه ایستادن، اوج بزرگداشت شاه از سوی بنده در فرهنگ ایرانی است:

« ریدکی واسپوهر نام، دست به سینه (dast er-kash) پیش شاهنشاه ایستاد.»

(متون پهلوی: رساله خسرو قبادان و ریدکی،

بند ۱)

و همچنین بزرگداشت شاه گشتاسپ از سوی اسفندیار که در گشتاسپ نامه ی دقیقی آمده است:

همه موبدان را به کرسی نشاند پس آن خسرو تیغ زن را بخواند

بیامد گو و دست کرده به کش به پیش پدر شد پرستار فش

(شاهنامه؛ ۶ / ۱۲۸ / ۷-۹۳۶)

۱۶. الیاده، میرچا ۱۳۸۲: ص ۶۷.

۱۷. بوسّه، هربرت ۱۳۷۷: ص ۱۶۳.

۱۸. پیکرگردانی سیاوش در شاهنامه به خوبی یادآور پیکرگردانی « هوم» در اوستا می باشد:

هوم در اوستا نام گیاهی است (یسنا ۹) او ایزدی است (گات ۳۲۲، بند ۱۴ / هوم یسن /

هوم یشت) و همچنین پیام آور اهورا (یسنا ۹، بند ۱۶-۴) او پهلوانی است خونخواه

سیاوش و اغریث (گوش یشت، بند ۱۹-۱۸) و پرهیزگاری (فروردین یشت، بند ۱۱۶) و

سرانجام او با پیکری انسانی در شاهنامه (۵ / ۳۷۴-۳۶۲) افراسیاب را به دام می اندازد و به

کوه باز می گردد و دیگر نشانی از او نیست.

و همچنین « سیتا» در اساطیر هندی:

بنا به روایت ریگ ودا « الهه سبزه و گیاه و زمین». در ترتیا برهمنای وی را ساویتری خوانده

اند، زن رام، دختر جنک پادشاه ودیها، می گویند که راجه جنک وی را از زمین به دست

آورد و یکی از القاب سیتا « ایونی جا» هست یعنی از جنین متولد نشده. (نقل از

رامایانا؛ ص ۶۲۰) او از آتش می گذرد (مهابهارت؛ ج ۱، دفتر سوم، ص ۴۰۱) و سپس به

زمین فرومی رود (رامایانا؛ کاند هفتم، ص ۵-۵۲۴) و در هنگامی که رام به سوی آسمان

می رود « سیتا هم از زیر زمین برآمد و در پهلوی سری رامچندر نشست ... و به آسمان رسیدند» (همان، ص ۵۳۶).

۱۹. ماده دیوی که به شکل زن بود.

۲۰. این واژه را نیبرگ « بالا تنه » و موله « تاج » معنی کرده است. (آموزگار- تفضلی ۱۳۷۵: زیرنویس ص ۹۴).

۲۱. ترجمه انگلیسی این بند از West 1897 به گونه زیر است:

" Even unto thee, o zartosht! a femal, golden- bodied and full-bosomed (so that she wears a bodice)and she rushed to request companionship from thee; a femal, golden- bodied and full-bosomed, to request conversation from to request cooperation thee". (Denkrd 7; 4, 55)

۲۲. . اوستا: ahuna . vairya-

پهلوی: ahunawar.

این سرود گاهانی امروزه در بند ۱۳، یسنا ۲۷، قرار دارد ولی در دوران کهن بر سر یسنا ۲۸، قرار داشته است و تازه ترین ترجمه های فارسی و انگلیسی آن که در دسترس بنده می باشد، آورده می شود:

« چون بهترین خداوندگار، همچنان داور است از روی راستی،

(زردشت) آورنده است کردارهای منش نیک را برای مزدا

و شهریاری را برای اهورا.

او را آفریدند شبان برای درویشان.» (راشد محصل ۱۳۸۲: ص ۷۴-۷۳).

برای آگاهی از متن اوستایی، پهلوی، آوانویسی و ترجمه های گوناگون، تفسیر و توضیحات و ...

نک: میرفخرایی، مهشید ۱۳۸۲: بغان یسن، ص ۵۶ و

برای آگاهی از ترجمه ی هوگ و گلدنر. نک: بهار، مهرداد ۱۳۷: ص ۴۰.

برای ترجمه و تفسیر عرفانی، نک: عالیخانی، بابک ۱۳۷۹: ص ۱۴۷.

Since He is (the One) to be chosen by the world
therefore the judgment emanating from truth itself
(to be passed) on the deeds of good thought of the world,
as well as the power, is committed to Mazda Ahura whom (people)
assign
as a shepherd to the poor. (Humbach- Pallan 1994: p19).

۲۳. آموزگار - تفضلی ۱۳۷۵: ص ۹۴.

۲۴. به خوبی یادآور خوان چهارم رستم است که در آن رستم با زنی زیبا برخورد می کند. رستم زبان به ستایش او می گشاید، نام خدای را می برد، چهره ی زن اهریمنی با شنیدن نام یزدان سیاه می گردد و رستم درمی یابد که با ماده دیوی اهریمنی روبه رو بوده است:

چو آواز داد از خداوند مهر دگرگونه تر گشت جادو به چهر

..سیه گشت چونام یزدان شنید تهمتن سبک چون در او بنگرید

(شاهنامه؛ ۲ / ۹۸ / ۲۰ - ۴۱۸)

۲۵. آموزگار - تفضلی ۱۳۷۵: ص ۹۵.

۲۶. بهار، مهرداد ۱۳۷۵: ص ۲۲۵.

۲۷. جلالی نائینی، محمدرضا ۱۳۷۲: ص ۳.

۲۸. همان: ص ۳۴۳، ۳۴۱.

۲۹. گویا در ادبیات ایران باستان این تنها موردی است که نام سودابه آمده است.

کتاب نامه:

- ۱- آموزگار، ژاله - تفضلی، احمد ۱۳۷۵: اسطوره زندگی زردشت، تهران: نشر چشمه، آویشن، چاپ سوم.
- ۲- الیاده، میرچا ۱۳۸۲: اسطوره، رویا، راز، ترجمه رویا منجم، تهران: نشر علمی، چاپ سوم.
- ۳- بوسه، هریبرت ۱۳۷۷: «تخت، کیهان و درخت زندگی در شاهنامه»، ترجمه کیکاوس جهاننداری، از کتاب ارج نامه ایرج، ج ۱، ص ۱۶۸ - ۱۵۱، به کوشش محسن باقرزاده، تهران: انتشارات توس، چاپ اول.
- ۴- بهار، مهرداد ۱۳۷۵: پژوهشی در اساطیر ایران (پاره اول و دوم)، تهران، نشر آگه، چاپ اول.
- ۵- _____ ۱۳۸۰: بندهش فرنیغ دادگی، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم.
- ۶- بهرام پژدو، زرتشت ۱۳۳۸: زراتشت نامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری.
- ۷- پور داود، ابراهیم ۱۳۷۷: یشت ها، تهران: اساطیر، چاپ اول.
- ۸- _____ ۱۳۷۸: گات ها، _____.
- ۹- _____ ۱۳۸۰: یسنا، _____.
- ۱۰- ثعالبی، حسین بن محمد ۱۳۷۲: شاهنامه ی کهن، پارسی گردان محمد روحانی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ اول.
- ۱۱- جلالی نائینی، محمدرضا ۱۳۷۲: گزیده ی سرودهای ریگ ودا، تهران: نشر نقره، چاپ سوم.

- ۱۲- دینکرد ۵، نک: آموزگار- تفضلی ۱۳۷۵: ص ۱۱۲-۱۰۷.
- ۱۳- دینکرد ۷، نک: آموزگار- تفضلی ۱۳۷۵: ص ۱۰۵-۵۵.
- ۱۴- راشد محصل، محمد تقی ۱۳۶۴: درآمدی بر دستورزبان اوستایی، شرح یسن نهم، تهران: انتشارات کاریان، چاپ اول ۱۳۶۴.
- ۱۵- _____ ۱۳۶۶: گزیده های زادسپرم، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
- ۱۶- _____ ۱۳۸۲: سروش یسن، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- ۱۷- عالیخانی، بابک ۱۳۷۹: بررسی لطایف عرفانی در نصوص عتیق اوستایی، تهران: نشرهرمس، چاپ اول.
- ۱۸- عریان، سعید ۱۳۷۱: متون پهلوی، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول.
- ۱۹- فردوسی، ابوالقاسم ۱۳۷۴: شاهنامه، چاپ مسکو، سعید حمیدیان، تهران: دفتر نشر داد، چاپ اول.
- ۲۰- میر فخرایی، مهشید ۱۳۸۲: بغان یسن، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- ۲۱- نقیب خان، میر غیاث الدین علی قزوینی ۱۳۸۰: مهابهارت، به اهتمام محمد رضا جلالی نائینی، تهران: انتشارات طهوری، چاپ دوم.
- ۲۲- وال میکی- تلسی داس ۱۳۷۹: رامایانا، ترجمه امرسنکهه- امرپرکاش، تهران: موسسه فرهنگی هنری الست فردا، چاپ اول.

23- Anklesaria, B.T. 1956: Zand- akasih; Iranian or Greater Bundahishn, Bombay.

24- Humbach, H- Pallan, I. 1994: The Heritage of Zarathushtra, a New Translation of His Gatha, Universitatverlag, C. Winter, Heildelberg.

25- West, F. W. 1897: Denkard, Book 7, SBE, Vol 5.

Iranian Sudabeh

Confronting Siyavash with two aspects: Godly and Devilish

Arash. Akbari Mafakher

Ferdowsi University of Mashhad

Abstract:

Sudabeh is Iranian, because her deeds confronting Siyavash and affected by tow Iranian myths interrelated with Zoroaster's life. She is godly when she loves Siyavash like an angel, tells him the secret of creation, calls him "the tree of worship" and thinks that he runs the universe. When she is acting like "Ashi" angel confronting Zoroaster. The reflection of Sudabeh's deeds towards Kawus makes another epic with Manizhe as a devoted in love heroine. Sudabeh devilish deed to Siyavash –that she approaches Siyavash via sin and immoralities- is what remains from the myth of Zoroaster's clash with the evil demon giantess and also Aryan myth of "Yam and Yami", her other devilish acts were that she lies, uses witchcraft and throws Siyavash to fire till at last siyavash leaves Iran for the enemy's territory and gets murdered there.

Keywords:

Sudabeh, Iranian, Godly-Devilish, Siyavash's Secret of Creation, The Tree of Worship.